

درباره نویسنده: نگوجی واتیو مگو نویسنده‌ای که بیشتر آثار خود را به زبان انگلیسی نوشته است در آخرین کتاب خود موسوم به "استعمارزدائی ذهن" و در یکی از بخشهای آن با عنوان "سیاست زبان در ادبیات آفریقا" اعلام داشته که از این پس تنها به زبان مادری خود (کنیائی) خواهد نوشت. "نگوجی" در یک خانواده روستائی به دنیا آمده است. نخستین سالهای تحصیل را به زبان بومی درس خوانده است، زیرا مدرسه‌ها زیر نظر گروهی از ملی‌گرایان اداره می‌شد. اما چندی بعد وضع مدرسه‌ها و مقررات آن تغییر کرد و تحصیل، تنها به زبان انگلیسی مجاز شناخته شد. از سال ۱۹۵۲ ناگزیر تحصیلات خود را به زبان جدید ادامه داد و دانشگاه را نیز به پایان برد اما منع تحصیل به زبان مادری او را در تمام مدت تحصیل و نویسندگی‌اش چون یک دلمشغولی دردناک رنج می‌داد. سرانجام در ۱۹۷۷ موفق شد بر این گرفتاری فایق آید: در آن هنگام، استاد ادبیات در دانشگاه نایروبی بود و ضمناً با گروهی از دهقانان و کارگران در یکی از مراکز تعلیماتی محلی کار می‌کرد. روزی از او خواستند نمایشنامه‌ای تهیه کند تا برای مردم بومی به صحنه بیاید. طبیعی بود که نمایشنامه باید به زبان کنیائی نوشته می‌شد تا همگان موضوع آن را دریابند. اما دولت با نمایشنامه نیز برخوردی استعماری داشت و در پایان سال ۱۹۷۷ نمایشنامه را توقیف و نویسنده را زندانی کرد. نگوجی مدت یک سالی را در زندان گذراند و همانجا کتابی به زبان مادری خود نوشت که موفقیت بزرگی کسب کرد و در روزهای اول انتشار پانزده هزار نسخه از آن به فروش رفت (۱۹۸۰).

در ۱۹۸۲، به هنگام مسافرت به خارج به او خبر دادند که اگر به کنیا بازگردد دستگیر و زندانی خواهد شد. کتاب استعمارزدائی ذهن محصول همین دوران و دوری از وطن است و در آن مسأله نویسنده و بازشناسی خلق بررسی می‌شود.

آنچه می‌خوانید برخی از مباحث اصلی این کتاب است که می‌تواند اطلاعات تازه‌ای از ادبیات آفریقا و نویسندگان آن قاره و مسائل آنها به دست دهد.

به زبانهای انگلیسی، فرانسوی و پرتغالی ارائه می‌دادند. زجرآور است که انسان ببیند ارتجاعی‌ترین رجال سیاسی آفریقا، افرادی که حاضرند آفریقا را کت‌بسته تسلیم اروپا کنند تمام نیت خود را به زبان آفریقائی بیان می‌کنند و به این زبانها کاملاً مسلط‌اند، درست همانطور که هیات‌های مذهبی در قرون گذشته با تعصب به این مناطق می‌آمدند و می‌خواستند آفریقا را از خود رها کرده و از جنگ زبانهای کفرآلود نجات دهند و در همان حال زبانهای بومی را کاملاً می‌شناختند و به کار می‌بردند. هیات‌های مذهبی اروپائی چنان به وظیفه استعماری خود ایمان داشتند که برای بیان نیت خود فقط زبان قابل‌فهم توده‌ها را به کار می‌بردند، ولی نویسنده امروز آفریقائی "ادبیات آفریقا" را فراتر از آن می‌شمارد که نوشته خود را به زبان دهقانان و اقوام بومی ارائه دهد، چه خود آنان را عقب مانده و زبانشان را عامل نفاق و اختلاف می‌داند. اما آنچه حضرات به روی کاغذ می‌آورند به رغم باور خودشان اساساً ادبیات آفریقائی به شمار نمی‌آید. ویراستاران مجموعه تازه‌ای از آثار ادبی انگلیسی کاملاً حق داشتند که برخی از نوشته‌های آنان را در آخرین جلد ادبیات انگلیس در قرن بیستم بیاورند. همچنانکه فرهنگستان فرانسه نیز "سدارسنگوار" را به دلیل غنی‌تر ساختن زبان فرانسه و خلق آثار بدیع و پرمحتوا به این زبان ستایش کرده است. آنچه این

مسأله این است: ما به عنوان نویسندگان آفریقائی، به علت وجود روابط اقتصادی و سیاسی استعماری، همواره علیه اروپا و آمریکا قیام کرده‌ایم. بسیار خوب، با نوشتن آثار خود به زبان بیگانه که نوعی تعلق به آنان قلمداد می‌شود آیا در پی جاودانه ساختن همین روحیه نابه‌نجار نو استعماری در قلمرو فرهنگ نیستیم؟ چه فرقی وجود دارد بین یک مرد سیاسی که ادعا می‌کند نمی‌تواند در آفریقا زندگی کند و نویسنده‌ای که عملاً می‌گوید آفریقا قادر نیست از زبانهای اروپائی صرف‌نظر کند

درست در لحظه‌هایی که ما برای محافلی نزدیک به قدرت داد سخن می‌دادیم آن‌هم با زبانی که برای دهقانان و کارگران ما قابل فهم نبود، فرهنگ استعماری و نیروهای ارتجاع آفریقائی میدانی باز و گسترده فراروی خود داشتند. کتابهای آنها با تیراهای بالا حتا به مهجورترین زبانهای آفریقائی ترجمه می‌شد. دار و دسته حاکم نیز شادمان بودند که دهقانان و کارگران را یکسره زیر سیطره خود دارند. کج اندیشی‌ها، فرمانهای استبدادی، ارائه پوسیده‌ترین مظاهر جهل به عنوان فرهنگ آفریقائی، باورهای فئودالی، خرافات، ناراستی‌ها، تمام این عناصر واپسگرایانه و بسیاری مهملات دیگر به زبانهای محلی و بومی به توده‌های دربند آفریقائی عرضه می‌شد و مخالفان، اندیشه‌ها و باورهای رهایی‌بخش خود را در پیلای ظریف و شفاف

نگوجی واتیو مگو نویسنده کنیائی:

# نوشتن به زبانهای آفریقائی جزئی از مبارزه علیه استعمار

ترجمه یوسف قریب

نویسندگان خلق کرده‌اند نوعی سنت دورگه، سنت انتقال و سنت حقیری است که تنها می‌توان آن را "ادبیات آفریقا - اروپائی" نامید. بدون شک این ادبیات نیز نویسندگان و آثار ماندنی و جاودان از خود به جا گذاشته است که هیچ کس نمی‌تواند قدرت و استعداد آنها را انکار کند. محصول اندیشه‌های پربار آنان بدون تردید جنبه‌های مهمی از انسان آفریقائی را در مبارزه علیه نتایج سیاسی و اقتصادی دوران بعد از "کنفرانس برلین" و تقسیم آفریقا بین ممالک استعماری نشان می‌دهد. اما خود را فریب ندهیم. نوشته‌های آنان جزئی از سنت ادبیات آفریقائی - اروپائی است یعنی ادبیات مکتوبی که توسط آفریقائیان به زبانهای اروپائی در دوران سلطه استعمار به وجود می‌آید. "اربی والی" بیست سال پیش با هیجانی شب‌آلود درباره این نوع ادبیات گفته بود: "ادبیات آفریقا نمی‌تواند جز به زبان آفریقائی نوشته شود، یعنی به زبان دهقانان و کارگران. این زبان برای هر ملتی وسیله اساسی وحدت ملی و طبقاتی خواهد بود."

من بعد از هفده سال نویسندگی و مشارکت در ساخت فرهنگ آفریقائی - اروپائی از ۱۹۷۷ شروع کردم که به زبان کنیائی بنویسم. از همان زمان بود که همکاری با "نگوجی" و "ایدی" را در تدوین نمایشنامه "هر وقت دلم بخواهد زن می‌گیرم" آغاز کردم. آن‌گاه داستانی به زبان کنیائی نوشتم که "شیطان بر صلیب" نام داشت و بعد یک نمایشنامه همراه با موسیقی تهیه کردم به نام "مادر، برایم آواز بخوان" و سه کتاب تازه نیز برای بچه‌ها نوشتم. از آن پس، هر جا که می‌رفتم به‌خصوص در اروپا همواره می‌بایستی به این پرسش پاسخ بدهم: "چرا به زبان کنیائی مطلب می‌نویسید؟" گاهی در محافل دانشگاهی باید متحمل سرزنشهایی هم می‌شدم: "چرا دیگر ما را ترک گفته‌اید؟" معلوم می‌شود با نوشتن به زبان کنیائی مرتکب عملی غیرعادی شده‌ام. اما هیچ کس نمی‌تواند بفهمد که کنیائی زبان مادری من است. آنچه در قلمرو ادبی فرهنگهای دیگر امری عادی و معمولی تلقی می‌شود برای یک نویسنده آفریقائی موضوعی شگفت‌انگیز جلوه‌گر می‌شود. همین نشان می‌دهد که استعمار تا کجا واقعیات را در فرهنگ آفریقا دگرگون کرده است. واقعیتها به‌صورتی واژگونه مطرح می‌شوند. غیرعادی امری عادی قلمداد می‌گردد و طبیعی به شکل غیرطبیعی درمی‌آید. واقعیت این است که آفریقا، اروپا را ثروتمند کرده است ولی به مردم چنین باورانده است که آفریقا دست نیاز به سوی اروپا دراز کرده تا از فقر و فاقه نجات یابد. تمام منابع طبیعی و انسانی آفریقا به طور مداوم در توسعه و

● ادبیات آفریقا نمی‌تواند جز به زبان آفریقائی نوشته شود. یعنی به زبان دهقانان و کارگران. این زبان برای هر ملتی وسیله اساسی وحدت ملی و طبقاتی خواهد بود.

● واقعیت این است که آفریقا اروپا را ثروتمند کرده است ولی به مردم چنین باورانده است که آفریقا دست نیاز به سوی اروپا دراز کرده تا از فقر و فاقه نجات یابد.

● بدبختی در این است که آفریقا روشنفکرانی به وجود می‌آورد که سیاست ویرانگری استعماری را توجیه می‌کنند.

● من خواسته‌ام در برقراری هماهنگی بین جنبه‌های از هم گسیخته زبان ادای دین کنم. کودک کنیائی را به محیط خویش بازگردانم.

● نظامهای وابسته به استعمار در وجود طبقات کارگر و دهقان بیدار شده، خونی‌ترین خصم خود را نشان کرده‌اند.

گسترش اروپا و آمریکا به کار گرفته شده. اما به آفریقا می‌پاورانند که باید نسبت به آنها سیاست ساز باشد، چرا که به او کمک می‌کنند، کیست که نداند عامل نابودی قاره سیاه همین نیروهای استعماری‌اند و بدبختی در این است که آفریقا روشنفکرانی به وجود می‌آورد که همین سیاست ویرانگری استعمار را توجیه می‌کنند و بازگونیگری به واقعیات آفریقا را مهر تایید می‌زنند.

به اعتقاد من، موضوع نوشتن به زبان کنیائی، یعنی یک زبان آفریقائی، به طور مسلم جزئی از مبارزه ضد استعماری ملل آفریقا است. در مدرسه‌ها و دانشگاهها، زبان کنیائی همواره تحقیر شده و به عنوان عامل منفی سبب عقب‌ماندگی و فقر قلمداد شده است. ما که در داخل چنین نظام تحصیلی بار آمده‌ایم همواره انگشت‌نمای خلق بوده‌ایم و مورد خشم هم میهنان، فرهنگ و ارزشهای اجتماعی خود قرار گرفته‌ایم. من میل ندارم که فرزندان کنیا دیگر زیر تاثیر چنین سنت کثیفی بزرگ شوند که امپریالیست‌ها به ما تحمیل کرده‌اند. سنتی که مایه تحقیر ابزارهای ارتباطی اجتماع و تاریخ ما می‌شود. من می‌ایم فرزندان ما بر این از خود بیگانگی استعماری چیره شوند.

از خود بیگانگی استعماری در دو چهره

کاملاً مربوط به هم جلوه‌گر می‌شود: فاصله‌گیری آشکار یا پنهان از واقعیت زندگی، معرفی آشکار یا پنهان خود به شکل کاملاً جدا از همین واقعیت، از خود بیگانگی در هر یک از صور خود به این ترتیب وارد عمل می‌شود که به شکل آگاهانه زبان را از مفاهیم اساسی خود، از اندیشه‌ها، از تعلیمات رسمی رشد ذهنی و فکری یکسره جدا کرده و مناسبات روزمره را در سنخ خانواده و اجتماع به کلی برهم ریزد. این عمل دقیقاً به مثابه آن است که بخواهند جسم را از جان جدا کنند و در وجود یک شخصیت دو فضای ریائی کاملاً متفاوت بسازند. در سطح جامعه چنین اقدامی به معنی آن است که اجتماع از سرهای بی تن یا تن‌های بی سر به وجود آمده است.

به این ترتیب من خواسته‌ام در برقراری هماهنگی بین جنبه‌های از هم گسیخته زبان ادای دین کنم. کودک کنیائی را به محیط خویش بازگردانم تا بتواند آن را دقیقاً بشناسد و آن‌گاه در پی تغییر آن بمنفع همگان برآید. من خواسته‌ام در زبان مادری مردم کنیا ادبیاتی به وجود آید که نه تنها تعبیر شفاهی طفل را در خود منعکس کند بلکه مبارزه او را با طبیعت و شرایط اجتماعی خویش نشان دهد. پس از به وجود آوردن این هماهنگی بین کودک، زبان او و پیرامونش، او خواهد توانست زبانهای دیگر را فرا گیرد و عناصر مثبت انسانی، آزادمنشانه و انقلابی ادبیات و فرهنگهای ملل دیگر را جذب کند، بدون اینکه در برابر زبان خود، وجود و هستی خود، محیط و جامعه خود دچار عقده شود. تمام زبانهای موجود و همچنین تمام زبانهای بیگانه، بیگانه از نظر آفریقا، نظیر انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، چینی، پرتغالی، اسپانیولی جایگاه مشخص و دقیق خود را در زندگی کودکان کنیائی بار خواهد یافت. اما درست از همان لحظه‌ای که نویسندگان بخواهند زبانهای آفریقائی را به کار مبارزات دهقانی و کارگری درآورند، با کوهی از مشکلات روبه‌رو خواهند شد. زیرا نظامهای وابسته به استعمار در وجود طبقات کارگر و دهقان بیدار شده، خونی‌ترین خصم خود را نشان کرده‌اند. نویسنده‌ای که بخواهد پیام وحدت و امید انقلابی را به زبان مردم بومی بیان کند به نوبه خود فردی اخلاک‌گر درمی‌آید. مشارکت آزادمنشانه مردم در تحولات و تغییرات شرایط زندگی، حضور در جلسه‌های بحث و بررسی درباره اوضاع مملکت به زبان ملی که موجب درک متقابل افراد شود به مثابه خطری عظیم برای دولت و نهادهای کشور تلقی می‌گردد. همین‌که زبانهای آفریقائی پیامی در ارتباط مستقیم با زندگی توده‌ها را بیان کند خصم خونی دوست نواستعماری می‌شوند.